طلبه آزاده محمد هاشم عاملی در گفت‌وگو با «جوان» تجربیات دوران رزمندگی و اسارت را بازگو می‌کند

نزدیکی به خدا را در اسارت به خوبی درک کردم

قرار شد رزمنده ۱۶ ساله‌ای در عملیات رمضان روی میدان مین بپرد لباسش را درآورد تا مبادا ضرری به بیت‌المال برسد

احمد محمدتبریزی

یکی از جلوه‌های زیبای دفاع مقدس حضور اقشار مختلف جامعه در کنار هم بود. همه در عین تفاوت‌ها برای یک هدف واحد که همان دفاع از میهن اسلامی و ارزش‌های رایج در نظام اسلامی بود، گردهم آمده بودند. حجت‌الاسلام محمد هاشم عاملی سال‌های جنگ طلبه ۱۶ ساله‌ای بود که اولین بار برای حضور در عملیات رمضان در سال ۱۳۶۱ راه جبهه را در پیش گرفت و تقدیرش چند سال بعد با آزادگی گره خورد. عاملی سال ۱۳۶۵ به اسارت دشمن درآمد تا فصلی نو و تازه را در زندگی‌اش تجربه کند. از بودن در کنار مرحوم ابوترابی تا تدریس به آزادگان و مطالعه و... همه فرصت‌هایی بود که اسارت پیش روی طلبه جوان آن سال‌ها گذاشت. دقایقی با عاملی که اکنون در سازمان اوقاف و امور خیریه مشغول خدمت است، درباره رزمندگی و اسارتش گفت‌وگو کردیم و او تجربیاتی که در آن سال‌ها به دست آورده را برایمان بازگو کرد.

نحوه ورودتان به جبهه در کدام مقطع جنگ و برای چه عملیاتی اتفاق افتاد؟

سال ۱۳۶۱ قبل از عملیات رمضان برای دوره آموزشی به پادگان ۱۶ زرهی قزوین اعزام شدم و پس از پایان دوره آموزشی عازم جبهه شدم. در جبهه‌های جنوب حضور داشتم تا توفیق حضور در عملیات رمضان را پیدا کردم و برای اولین بار یک نبرد سخت و نسبتاً طولانی را تجربه کردم.

واقعاً هم عملیات رمضان دشواری‌های زیادی داشت، کمی از این عملیات بگویید.

رمضان اولین عملیات برون‌مرزی بود. عملیاتی بزرگ در گرمای تیرماهی جنوب. به شخصه چنین وسعت میدان مینی را در هیچ عملیات دیگری نه دیده و نه شنیده بودم. این عملیات یک نکته مهم داشت که هنوز در ذهنم مانده است. در بعضی عملیات‌ها بعضی معبرها لو می‌رفت که ناچاراً تاکتیک حین عملیات عوض می‌شد. اما در عملیات رمضان امکان تغییر تاکتیک وجود نداشت. وسعت میدان مین دشمن اجازه کار زیادی نمی‌داد. در یکی از همان خطوطی که نیروهایمان باید رد می‌شدند ۱۲ متر جلویمان میدان مین بود. افرادی داوطلب شدند تا خودشان را روی میدان مین بیندازند تا بقیه عبور کنند. خاطرم هست یکی از بچه‌ها که نوجوانی ۱۶ ساله بود داوطلب شد تا خودش را روی میدان مین بیندازد تا بقیه رزمندگان عبور کنند. نکته زیباتر آن لحظه این بود که وقتی نوجوان می‌خواست به میدان مین بزند لباس بسیجی که تنش بود و ارزش ریالی زیادی نداشت را درآورد. یکی از بچه‌ها گفت چرا لباست را درمی‌آوری و او گفت من که می‌دانم شهید می‌شوم پس چرا این لباس خراب شود. لباس را درآورد و به میدان زد و بدنش تکه تکه شد تا بچه‌ها عبور کنند.

در کدام عملیات اسیر شدید؟

من ۹ اردیبهشت ۶۵ در یک عملیات ایذایی اسیر شدم. زمانی که ما فاو را تصرف کردیم عراق به شدت با هجوم دو سپاه هفتم و سومش که هر دو سپاه استعداد چهار لشکر را داشت به نیروهایمان فشار می‌آورد تا فاو را پس بگیرد. تلاش داشت بعد از پس گرفتن فاو به مردم عراق بگوید ایرانی‌ها فاو را گرفتند و ما آن را پس گرفتیم. زمانی که ما اسیر شدیم تا ۹ ماه پس از اسارات مردم عراق هیچ اطلاعی از سقوط شهر فاو نداشتند. رژیم بعث نگذاشته بود مردم متوجه این موضوع بشوند. فقط مسئولان و نظامیانی که در منطقه بودند از این موضوع خبر داشتند. از دست دادن فاو برایشان خیلی سنگین بود. بعد از یکی دو سال هم که فاو را با حمایت و خیانت کویت گرفتند جشن مفصلی به راه انداختند. آنجا یک شهر بندری محسوب می‌شد و صدام برای افتتاح بعضی پروژه‌ها به فاو می‌رفت و اهمیت فوق‌العاده‌ای برایشان داشت. در منطقه‌ای که من حضور داشتم کلاً سه نفر اسیر شدند که یک نفرمان به نام سید علی اکبر اکبری در بصره شهید شد. هر سه نفرمان مجروح بودیم ولی وضع عمومی شهید اکبری خوب نبود. از ما جدایش کردند. وقتی صبح درباره وضعیتش سؤال پرسیدیم گفتند که از دنیا رفته‌اند. ما دو نفر که مجروح بودیم را نگه داشتند و پس از چند روز به بغداد بردند و چند روزی استخبارات بودیم و از آنجا ما را جدا کردند. من را به اردوگاه ۱۰ و همرزمم را به اردوگاه ۹ بردند.

زمان اسارت طلبه بودید، آیا در دوران آزادگی فرصتی برای مطالعه داشتید؟

من در طول مدتی که در اسارت بودم حتی بعضی از سال‌ها تا ۸ ساعت تدریس می‌کردم. بدون داشتن هیچ کتابی ناچار بودم اندوخته‌هایم را به بچه‌ها منتقل کنم. چون طلبگی را زود شروع کرده بودم و اندوخته‌های علمی‌ام را مرور و تدریس می‌کردم. بعداً از کتاب‌هایی که آوردند استفاده کردم. چون طلبه‌هایی که سطح علمی‌شان بالاتر از من باشد در اردوگاه نبود بیشتر زمانم به تدریس می‌گذشت.

در اردوگاه‌هایی که بودید آماری از تعداد طلبه‌های آزاده به دست آوردید؟

در اردوگاه‌هایی که من بودم تعداد طلبه‌ها به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسید. البته این آمار دلیلی بر حضور کم روحانیت در جبهه نیست چون آمار شهدا و اسرای طلبه و روحانی از صنوف دیگر بیشتر است. زمانی که بعثی‌ها افراد را با عنوان سپاهی و روحانی یا فرمانده دستگیر می‌کردند برایشان خیلی مهم و حساس بود. حساسیت‌شان را اینگونه نشان می‌دادند که هرگاه اتفاقی در اردوگاه رخ می‌داد نخست به سراغ افراد شاخص می‌آمدند و مورد بازخواست و تنبیه قرار می‌دادند.

با چهره‌های شاخصی مثل مرحوم ابوترابی هم ارتباط داشتید؟

در اردوگاه ۱۷، یک سال و نیم آخر اسارتم را در خدمت حاج آقا ابوترابی بودم. شخصیت اخلاقی بی‌نظیری داشتند. می‌توانم بگویم دیگر کسی را مثل آقای ابوترابی از نظر اخلاقی و رفتاری ندیدم. با اینکه سن زیادی نداشتم ولی به دلیل همشهری بودن ایشان را به خوبی می‌شناختم. چون پدر و اجدادم روحانی بودند حاج آقا خانواده ما را می‌شناختند و ارتباط خیلی نزدیکی با ایشان داشتم. مرحوم ابوترابی انقدر رفتارشان با همه خوب و نزدیک بود که کسی متوجه نمی‌شد این شخص دوست است یا دشمن. یعنی با همه عدالت رفتاری داشتند. حتی با کسانی که به سازمان منافقین ملحق شده و برگشته بودند ارتباط خوب و گرمی داشتند. حتی شاید ارتباطشان با آنها گرم‌تر از بچه‌های خودمان بود. این رفتارشان فقط به خاطر این بود که آنها را مجدداً جذب کنند.

با توجه به اینکه شما هم روحانی بودید توصیه یا پیشنهاد خاصی به شما داشتند؟

بیشتر تأکید و توصیه‌شان به بچه‌ها امنیتی بود تا کسی آسیب نبیند. مثلاً یک بار من و چند طلبه دیگر از حاج آقا ابوترابی درخواست کردیم برایمان کلاس بگذارد اما ایشان قبول نمی‌کرد و بعداً با رعایت خیلی از مسائل من و دو نفر دیگر از بچه‌ها را قبول کرد در شرایط عادی مثل هنگام قدم زدن در حیاط برایمان مطالب را منتقل می‌کرد. غیر از این در طول ۱۰ سال اسارت قبول نکرد برای کسی به شکل مشخص کلاس بگذارد. چون نگران بود مشکلی ایجاد شود و آزادگان بابتش صدمه ببینند. نگران بودند مکتوبه‌ای از خودشان باقی بگذارند و باعث دردسر برای بچه‌ها شود. قبول نمی‌کردند چیزی بنویسند. خودم در اردوگاه ۱۰، جزوه‌ای را در خصوص مسائل اعتقادی و اخلاقی، جزوه‌های درسی و صرف و نحو عربی نوشتم. هنگامی که ترجمه و تفسیر قرآن داشتیم بچه‌ها مطالب را می‌نوشتند. زمانی که امام رحلت کردند زندگی‌نامه حضرت امام در ۸۰ صفحه را به یکی از بچه‌های خوشنویس گفتم و ایشان تحریر کرد. یا جزوه‌ای از احکام را در حدود ۳۵۰ مسئله شرعی نوشتم. مسائل شرعی را طلبه‌ها به صورت پراکنده می‌گفتند و قرار شد هر کس مسائل ضروری را بنویسد و اینها را یکی کنیم. من حدود ۳۵۰ مسئله نوشته بودم و بعداً این شد اساس کار و به همراه طلبه‌های دیگر سبک و سنگین کردیم و به صورت یک جزوه احکام در اختیار بچه‌ها قرار دادیم. حاج آقا ابوترابی قائل به این کارها نبودند و وقتی افراد به ایشان مراجعه می‌کردند قبول نمی‌کردند مطلبی را بنویسند یا کلاسی بگذارند.

بزرگ‌ترین دستاورد یا ثمره دوران اسارت برای شما چه بود؟

شاید بیانش کمی سخت باشد، بهترین چیزی که در اسارت به دست آوردم نزدیکی با خدا بود. خدا را خیلی از نزدیک لمس و احساس کردم. ما در منبرهایمان به مردم می‌گفتیم که باید به خدا توکل کرد، از خدا خواست و به خدا پناه برد ولی شرایط اجازه نمی‌داد انسان این موضوع را خوب احساس و لمس کند. این نزدیکی به خدا را در اسارت به خوبی احساس و لمس کردم.

ما در عرف جامعه همیشه از وقف مال صحبت کرده‌ایم ولی در جبهه‌ها رزمندگان با وقف جانشان به وقف کردن معنای دیگری دادند. به نظرتان چه تفاوت‌هایی میان وقف جان و مال وجود دارد؟

وقف مال مسئله‌ای است که برای عموم مردم بیشتر جا افتاده است. در وقف مال افرادی که مالشان را وقف می‌کنند جزو ایثارگران به شمار می‌آیند که به راحتی از مال خودشان می‌گذرند و برای رضای خدا در اختیار عامه مردم قرار می‌دهند. الان هم بعد از گذشت شاید صدها سال زمانی که می‌گویند شخصی مالش را وقف کرده هر کسی وقتی این موضوع را می‌شنود درودی به آن شخص می‌فرستد و برایش دعایی می‌کند. شاید وقف جان برای مردم کمی ناآشناتر باشد و آنها با نگاهی که به وقف مال دارند، وقف جان را نگاه نکنند. رزمندگان در دوران دفاع مقدس به این وقف جان یک معنای تازه بخشیدند. هر چند شاید خودشان به زبان نمی‌گفتند جانمان را وقف می‌کنیم ولی هنگامی که آدم به آنها نگاه می‌کرد و می‌دید از نوجوان، جوان تا میانسال از همه چیزش صرف‌نظر می‌کند و می‌داند در این راهی که قدم می‌گذارد چند اتفاق برایش خواهد افتاد که سالم برگشتن یکی از آنهاست. ممکن است در حالت‌های بعدی نقص عضو و جانبازی باشد، ممکن است اسیر شود و سال‌ها در اسارت دشمن بماند یا شهادت اتفاق بیفتد. درست است بهترین وقف جان در راه خدا شهادت است ولی جانبازی و آزادگی هم چیزی کم از شهادت ندارد.

مقام معظم رهبری در بیاناتشان در این زمینه می‌فرمایند که جانبازان عزیز که سلامت خود را فدا کرده‌اند و اسیران آزاده و سربلند که سالیانی از آزادی خود را مایه گذاشته‌اند و خانواده‌های این همه که انواع رنج‌ها را در راه خدا به جان خریده‌اند، همگی در صفوف مقدم جایگاه ارزشی و پشت سر شهیدان والامقام ما قرار دارند. کسی که خیلی راحت این مسیر را انتخاب می‌کند و شبِ ازدواج همسر جوانش را رها می‌کند و عازم جبهه می‌شود یعنی اینکه من برای وقف کردن جانم در راه خدا آماده هستم. اینجا مال اهمیتی ندارد چون آنها مال و زن و بچه و لذت دنیا را کنار گذاشته‌اند و جانشان را که عزیزترین است در راه خدا وقف کرده‌اند. من در عملیات‌های متعدد می‌دیدم بچه‌هایی که گاهی شهادت را انتخاب می‌کردند ولی شهادت نصیبشان نمی‌شد. کسانی هم بودند که حاضر می‌شدند خودشان را روی میدان مین پرت کنند تا معبر باز شود و رزمندگان روی بدن مطهرشان پا بگذارند و عبور کنند. آن شخص در آن لحظه کاملاً و صددرصد مسیرش را انتخاب کرده و می‌داند وقف جان بالاترین ایثار است. من این ایثار و از خودگذشتگی را با چشم‌های خودم در عملیات رمضان دیدم. برای همین هم خداوند بالاترین ثواب را برای اعمال شهید قرار داده است. چه ثوابی بالاتر از اینکه در حدیث قدسی داریم موقعی که شهید اولین قطره خونش بر زمین ریخته می‌شود خداوند همه گناهان او را می‌بخشد.

گفت‌وگو

گزارش خبرنگار «جوان» از حضور در خانه شهید حمید عسکری و گفت و گو با مادر شهید

حمید از کودکی مرد بود و مردانه به شهادت رسید

فریده موسوی

منطقه ۱۷ تهران یکی از جنوبی‌ترین مناطق تهران است که رکورد بیشترین تعداد شهدا را در بین سایر مناطق پایتخت دارد. ۴ هزار شهید، ماحصل ایثارگری مردمانی است که اغلب از قشر محروم جامعه هستند اما انقلاب را همین مستضعفان انجام دادند و خودشان نیز با دل و جان از آن در شرایط سخت دفاع می‌کنند. شهید حمید عسکری یکی از شهدای این منطقه است که در محله بهاران زندگی می‌کند. برای دیدار با خانواده شهید، به میدان بهاران رفتیم و از همان جا پیدا کردن آدرس خانواده عسکری کار چندان دشواری نبود. چراکه یکی از خیابان‌های اصلی این میدان، مزین به نام شهید حمید عسکری است و خانه پدری شهید نیز تقریباً در انتهای همین خیابان واقع است.

از قبل با فاطمه امیر بغدادی مادر شهید هماهنگ کرده‌ایم. پیرزنی دوست‌داشتنی که گرد گذر ایام و داغ فرزند بر چهره‌اش نشسته و او را پیرتر از سن و سالش نشان می‌دهد. مادر وقتی از فرزندش تعریف می‌کند، بغض گلویش را می‌گیرد و اشک در چشمانش حلقه می‌زند. می‌گوید: حمیدم ۱۶ سال بیشتر نداشت که از طریق بسیج مدرسه‌اش به جبهه رفت. یک سال در گیلانغرب بود و یک سال هم در جبهه جنوب، عاقبت هم در عملیات فکه (والفجر یک) به تاریخ ۲۳ فروردین سال ۶۲ به شهادت رسید. برای هیچ مادری آسان نیست که از نحوه شهادت فرزندش به راحتی سخن بگوید. حاج خانم نیز بغض می‌کند و می‌گوید: قربان حمیدم بروم که مثل مولایش ابوالفضل(ع) تیر به چشمش خورد و شهید شد. وقتی آوردنش، یکی از پوتین هایش نبود. همرزمانش می‌گفتند که آن یکی را در جبهه جا گذاشته است!

دیگر اشک امان از پیرزن می‌برد و چند دقیقه‌ای گفت و گو را قطع می‌کنیم. وقتی دستم خیس می‌شود، متوجه می‌شوم که خودم هم ناخودآگاه با این مادر شهید همراه شده‌ام و اشک می‌ریزم. برای لحظاتی هیچ کدام توان حرف زدن نداریم و کمی که می‌گذرد برای اینکه از سنگینی فضا کم کنم، می‌پرسم: حاج خانم می‌شود از خاطرات پسرتان بگویید. از کودکی‌هایش؛ اصلاً چندمین فرزندتان بود؟

و مادر می‌گوید: حمید ششمین فرزندم و سومین پسرم بود. از همان کودکی خصلت مردانه داشت. مثلاً نمی‌گذاشت لباس‌هایش را من بشورم و می‌گفت می‌خواهم کارهایم را خودم انجام دهم. وقتی هم که جبهه می‌رفت، مواقعی که مرخصی می‌آمد لباس‌هایش را خودش می‌شست و گاهی هنوز خشک نشده، می‌پوشید و می‌رفت جبهه. حمید از کودکی‌اش مرد بود و شهادت هنر مردان خداست. مادر شهید که از یادآوری خاطرات فرزندش سرذوق آمده، ادامه می‌دهد: حمیدم خیلی به نماز مقید بود. تا اذان می‌داد فوری نمازش را می‌خواند. نمازش همیشه سروقت بود. به بچه‌های کوچک خیلی علاقه داشت و با بچه‌های محله هم خیلی مهربان بود. طوری که بعد از شهادتش تا مدت‌ها بچه‌های محله سراغش را می‌گرفتند. مهربانی از صفات خاص حمید بود و یادم است همیشه به خواهر و برادرهای کوچک‌ترش پول توجیبی می‌داد. می‌پرسم: گفتید که شهید از دبیرستان به جبهه رفت، تا کلاس چندم خوانده بود. مادر می‌گوید: پسرم کلاس یازدهم بود که جبهه رفت. درسش هم خیلی خوب بود. من خیلی از حمید راضی بودم. هیچ وقت اذیتم نمی‌کرد. او می‌توانست یک جوان تحصیلکرده شود، اما وقتی جنگ شروع شد، فکر کرد که حضور در جبهه‌ها مقدم بر حضور در سر کلاس درس است. این طور شد که دانشجوی دانشگاه جبهه‌ها شد و تا فارغ‌التحصیلی در این دانشگاه که همان شهادت است، پیش رفت. پسرم تنها ۱۸ سال داشت که به شهادت رسید.

جمله‌ای است که می‌گوید، مادر مادر است حتی اگر قرن‌ها از عمرش گذشته باشد. این جمله واقعاً وصف حال مادر شهید حمید عسکری است. او با وجود سالخوردگی و همین طور گذشت چندین سال از شهادت فرزندش، طوری از دوری او اشک می‌ریزد که انگار دیوار زمان درهم ریخته و دوباره به سال ۶۲ بازگشته است. مادر شهید حمید عسکری در میان همکلامی‌مان بارها گریست و به نظرم رسید که دیگر نباید این پیرزن رنجور را بیشتر از این با سؤالاتم در خصوص فرزندش آزار بدهم. از او در حالی خداحافظی کردم که تصویر جگرگوشه‌اش را در دست گرفته و به تنهایی خاطراتش را مرور می‌کرد. هنگام خداحافظی، نسخه‌ای از وصیتنامه شهید عسکری را گرفتیم که فرازی از آن را به عنوان هدیه‌ای از یک مادر شهید، تقدیم حضورتان می‌کنیم: «من وصیت می‌کنم به خواهران عزیزم که هرگز از حجابتان دست نکشید چون شما با حجابتان با دشمن می‌جنگید و به اسلام خدمت می‌کنید. امام را هرگز تنها نگذارید. هر کسی یار امام است یار امام زمان(عج) نیز خواهد شد.»

پیکر شهید حمید عسکری در قطعه ۲۸ بهشت زهرا مدفون است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۹۲۵

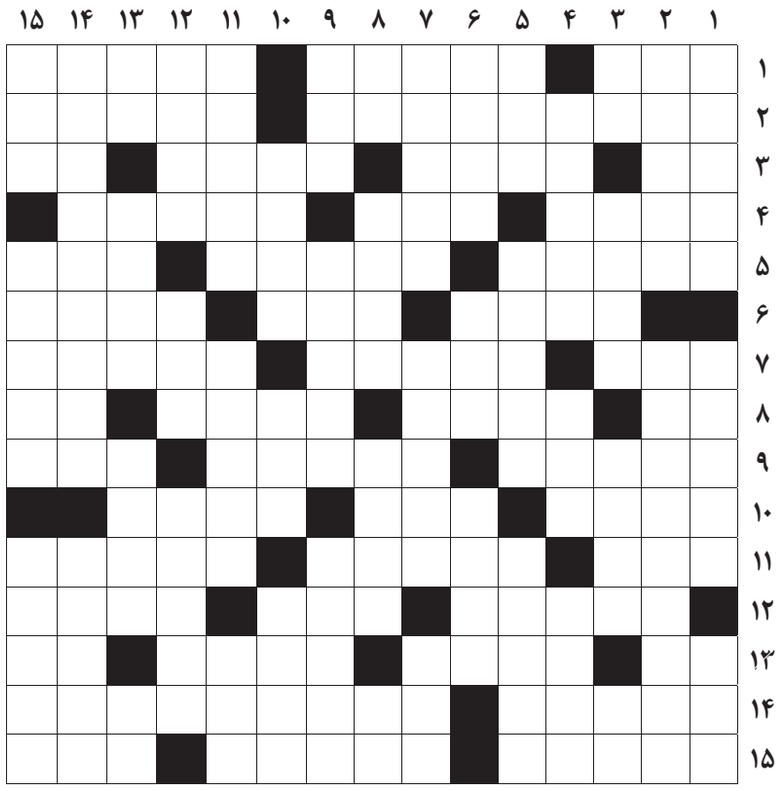

از راست به چپ

■ ۱- برف آذری – دور خورشید می‌چرخد – دور از انصاف ■ ۲- کنایه از چیز با ارزش – رشته‌های باریک زر و سیم که روی یقه یا حاشیه لباس دوخته می‌شود. ■ ۳- سفید آذری – همسایه غنا و بورکینافاسو – تشکر فرانسوی – عدد رمزی ■ ۴- پدرشعر نو – سگ بیمار – سنگ نمک معدنی ■ ۵- لقب امریکایی‌ها – عارضه‌ای در چشم- کارزار ■ ۶- پیامبر صبور – کوچه – گاز تبلیغاتی ■ ۷- از حروف شرط – کشتی‌بان – اثر نیما یوشیج ■ ۸- یار شیرازی – قصه گو – جیره – نه ته پیاز نه سرپیاز ■ ۹- بدن‌ها – پاک کننده غلات – مجرد ■ ۱۰- رشته باریک و دراز – زمان بی‌آغاز – کلمه تأیید خارجی ■ ۱۱- سیل پریشان! – آماده و فراهم کردن – سرمربی چلسی انگلیس ■ ۱۲- دانشگاه معروف فرانسه – نوعی خوابیدن – دفینه و گنج ■ ۱۳- خاموش فرنگی – تنبل و تن‌پرور – نوعی ظرفیت برای کارخانه‌ها – علامت مفعول ■ ۱۴- حیوان مقلد – آدم قناعت پیشه و درستکار ■ ۱۵- تسلسل افکار – واژه‌ای برای بیان تأسف و اندوه – پول فلزی

از بالا به پایین

■ ۱- شاعر قصیده سرای عهد قاجاریه – ارفاق – پیروان یک دین ■ ۲- جمع شقی به معنی بدبخت – مدافع بدن در برابر هجوم امراض ■ ۳- جای پای رفوزه – زینت مساجد – تخته شیرجه – بنده و شما ■ ۴- بی‌احترامی – نوعی پرنده – از ارکان نماز ■ ۵- باج و خراج – کشور فلاسفه – زد و بند ■ ۶- همراه عروس – آن سوی سقف – نام مادر گرامی پیامبر اسلام ■ ۷- سد روی رود نیل – میوه شیرین و آبدار – تیم فوتبالی در ایتالیا ■ ۸- از لوازم ترقی!- ایستاده و بی حرکت – حاکم شرابخوار کوفه – ضمیر انگلیسی ■ ۹- شکست‌دادن و پراکنده‌کردن دشمن – نام گروهی از پیروان امام علی(ع) که پس از جنگ صفین (ماجرای حکمیت) از امام جدا شدند و بر ضد او شوریدند – نای و شیپور ■ ۱۰- گرویی – صدو یازده – بدنام ■ ۱۱- خودداری از خوردن و آشامیدن – خراب و خرابه – زمان معین ■ ۱۲- نامی از نامهای خدا – خالص – جزایر مورد اختلاف ژاپن و روسیه ■ ۱۳- زنده – سمت راست – سواد نمیآموزد – چاشنی غذا ■ ۱۴- عمل تجزیه مواد شیمیایی با برق – سدی بر روی سفید رود ■ ۱۵- شاه معدوم عربستان – چهار دندان نیش – از اقوام تشکیل دهنده افغانستان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۴		۹	۸		۵			
			۳					۱
۶								۳
	۶				۷		۱	
	۱						۷	۸
	۵			۶	۲			
				۲				
		۵				۹		
	۹	۸		۴		۵		

جدول کلمات متقاطع
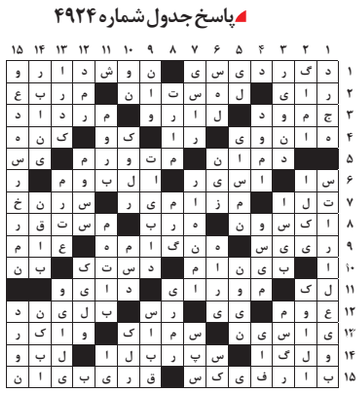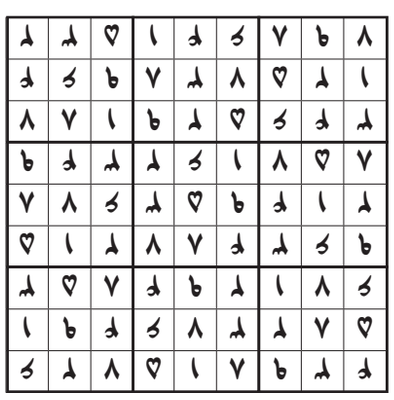
پاسخ جدول شماره ۴۹۲۴